

Фамилия: Достоевский

Имя: Фёдор

Отчество: Михайлович



استنطاق

مشروح بازجویی های داستایفسکی در زندان تزار

فیودور داستایفسکی

Fyodor Dostoevsky

ترجمه‌ی عبدالمجید احمدی

استنطاق

مشروح بازجویی‌های داستایفسکی در زندان تزار

نشریه
BORJ

Фёдор Достоевский (1821-1881)

This translation © Borj Books, 2021

Borj Books is a division of Houpaa Publication.

.....

با توجه به آنکه از زمان درگذشت نویسنده‌ی این اثر، فیودور داستایفسکی، بیش از ۵۰ سال گذشته و این اثر در حوزه‌ی مالکیت عمومی درآمده است، ترجمه‌ی این اثر برای همگان آزاد است. بر این اساس، نشر برج در چهارچوب قوانین بین‌المللی حق انحصاری نشر (Copyright) این کتاب را ترجمه و منتشر کرده است.

استنطاق

مشروح بازجویی‌های داستایفسکی در زندان تزار

فیودور داستایفسکی

ترجمه‌ی عبدالمجید احمدی

سرشناسه: داستایفسکی، فئودور میخائیلوویچ، ۱۸۲۱-۱۸۸۱ م.

Dostoyevsky, Fyodor, 1821-1881

عنوان و نام پدیدآور: استنطاق / فیودور داستایفسکی؛

ترجمه‌ی عبدالمجید احمدی.

مشخصات نشر: تهران: انتشارات برج، ۱۴۰۰.

مشخصات ظاهری: ۱۲۸ ص.

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۷۲۸۰-۹۰-۶

وضعیت فهرست نویسی: فیفا

یادداشت: عنوان اصلی: Объяснения и показания

موضوع: داستان‌های روسی -- قرن ۱۹ م.

Russian fiction -- 19th century موضوع:

شناسه افزوده: احمدی، عبدالمجید، ۱۳۶۳، مترجم

رده بندی کنگره: PG۳۳۶۰

رده بندی دیویی: ۸۹۱/۷۳۳

شماره کتابشناسی ملی: ۸۴۹۵۸۸۵

استنطاق

مشروح بازجویی‌های داستایفسکی در زندان تزار

نویسنده: فیودور داستایفسکی

مترجم: عبدالمجید احمدی

ویراستار: محمدرسلول علیزاده اصلی

مدیر هنری: فرشاد رستمی

صفحه‌آرا: نسیم نوریان

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: واژه‌پرداز اندیشه

چاپ اول: ۱۴۰۰

تیراژ: ۱۵۰۰ نسخه

قیمت: ۳۵۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۷۲۸۰-۹۰-۶

نشر
BORD

آدرس: تهران، میدان فاطمی، خیابان بیستون،

کوچه‌ی دوم الف، پلاک ۹، طبقه‌ی اول.

صندوق پستی: ۱۴۳۱۶۵۳۷۶۵ تلفن: ۸۸۹۹۸۶۲۲

• همه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای نشر برج محفوظ است.

• نشر برج شاخه‌ی بزرگسال نشر هوا است.

• استفاده از متن این کتاب، فقط برای نقد و معرفی و در قالب

بخش‌هایی از آن، مجاز است.

«من با تمام وجودم مبارزه کردم. سعی کردم اثبات کنم
به شخصی که کار ادبی می‌کند از پیش سوءظن دارند؛
به او به چشم دشمن نگاه می‌کنند؛ به او اعتماد ندارند.»

تقدیم به استاد گران قدر و دل سوز ادبیات روسی،
خانم دکتر معصومه معتمدنیا

عبدالمجید احمدی

فهرست

مقدمه‌ی مترجم	۱۱
توضیح‌نامه‌ی فیودور داستایفسکی درباره‌ی اتهامات پرونده‌ی خود و دیگر اعضای محفل پتراشفسکی	۲۳
بازجویی رسمی اولیه از فیودور میخایلوویچ داستایفسکی	۵۳
بازجویی تفصیلی از فیودور میخایلوویچ داستایفسکی	۵۶
بازجویی‌های کمیسیون قضایی ارتش از فیودور میخایلوویچ داستایفسکی	۹۵
اعترافات داستایفسکی درباره‌ی پرونده‌ی و. ر. زوتوف	۱۰۱
اعترافات داستایفسکی درباره‌ی پرونده‌ی و. ن. مایکوف	۱۰۲
اعترافات داستایفسکی درباره‌ی پرونده‌ی میلیوکوف	۱۰۴
اعترافات داستایفسکی درباره‌ی پرونده‌ی ن. آ. ماردوینوف	۱۰۶
اعترافات داستایفسکی درباره‌ی پرونده‌های روماشوف، سالتیکوف، بردیایف، یاشویل و کالسکه‌چی‌ها: فدوت، میخائیل یاکولیویچ و بلیوم	۱۰۷
اعترافات داستایفسکی درباره‌ی افراد مرتبط با پرونده	۱۰۸
تعهدنامه‌ی داستایفسکی در کمیسیون قضایی ارتش	۱۱۵
حکم دادگاه قضایی ارتش درباره‌ی پرونده‌ی داستایفسکی	۱۱۷
یادداشت داستایفسکی درباره‌ی لحظه و نحوه‌ی دستگیری‌اش	۱۱۹

مقدمه‌ی مترجم

فرایند بازداشت، بازجویی، محاکمه، عفو پای چوبه‌ی دار، حبس در اردوگاه‌های سیری، تبعید و دوری ده‌ساله از شهر سنت‌پترزبورگ، هم به‌زعم خود فیودور داستایفسکی و هم از دیدگاه معاصران و محققان زندگی و آثار داستایفسکی، تأثیر عمیقی بر او گذاشت و نگرش و جهان‌بینی‌اش را دگرگون ساخت. داستایفسکی در نیمه‌شب بیست‌وسوم آوریل سال ۱۸۴۹ در خانه‌اش بازداشت شد. او و همفکرانش به اقدام علیه نظام حاکم بر روسیه و براندازی متهم شدند، ماجرای که به «جریان محفل پتراشفسکی» معروف شد. برای درک بیشتر این جریان، نقش و فعالیت داستایفسکی در آن و فهم اعترافات و توضیحات نویسنده، نیاز است تا شناخت مناسبی از فضای سیاسی-اجتماعی حاکم بر روسیه، به‌ویژه در نیمه‌ی اول قرن نوزدهم، داشته باشیم.

پتر کبیر (۱۶۷۲-۱۷۲۵) مشهورترین تزار روس از خاندان رومانوف‌هاست. عمده‌ی شهرت وی برمی‌گردد به ایجاد تغییرات و اصلاحات اساسی در نظام حکومتی، شرایط صنعتی و اقتصادی کشور، و ساختارهای اجتماعی روسیه. پتر کبیر برای اولین بار پنجره‌های روسیه را به‌سوی اروپا گشود و با هدف‌گذاری اروپامحور برای کشور تلاش کرد تا فاصله‌ی عمیق میان جامعه‌ی قرون‌وسطایی روسیه و جوامع پیشرفته‌ی آن روز اروپا را کم کند.

این تلاش‌ها در طول قرن هجدهم و دوران حکومت کاترین کبیر هم ادامه داشت، اما گذشت زمان نشان داد که این اصلاحات بیشتر شکل ظاهری داشته‌اند و تغییر چندانی در ماهیت حکومت و جامعه‌ی روسیه ایجاد نشده‌است. در قرون وسطا، مردم با عباراتی چون «ای تزار و خدای ما» و «پدر جان تزار» حاکم کشور را خطاب می‌کردند. دقیقاً همین عبارات بیانگر ماهیت حاکمیت تزار در آغاز قرن نوزدهم نیز بودند.

در سال ۱۸۰۱، تزار الکساندر اول به حکومت می‌رسد. تزار جدید، به‌علت روابط خوبی که با کشورهای اروپایی ایجاد می‌کند، زمینه را برای تبادل علمی و فرهنگی حداکثری با جهان متمدن فراهم می‌سازد. نهضت ترجمه به راه می‌افتد و ادبیات و علم روز اروپا به روسی ترجمه می‌شود؛ مراکز آموزشی گسترش می‌یابند؛ دانشگاه‌ها رونق بیشتری پیدا می‌کنند؛ جنبش‌های فکری اروپایی با استقبال طبقه‌ی تحصیل‌کرده و الیت جامعه روبه‌رو می‌شود. به‌تبعیت از جوامع پیشرفته‌ی آن روز، محفل‌های فکری زیرزمینی و سری نیز شکل می‌گیرند. مجلات و روزنامه‌ها و شب‌نامه‌ها با موضوعات مختلف در میان مردم توزیع می‌شوند.

اولین نمونه‌ی بارز حرکت‌های اعتراضی جنبش دسامبرست‌ها بود. عده‌ای از جوانان تحصیل‌کرده به فکر انقلاب می‌افتند و در دسامبر سال ۱۸۲۵ علیه تزار قیام می‌کنند. این قیام که هم‌زمان با مرگ تزار الکساندر اول شکل می‌گیرد، با مشت آهنین تزار جوان، نیکلای اول، روبه‌رو می‌شود و به‌علت نداشتن پشتوانه‌ی مردمی ناکام می‌ماند و همه‌ی انقلابیون به سبیری تبعید می‌شوند. تزار نیکلای اصولاً با هرگونه اصلاحاتی مخالف بود. دستگاه حکومتی او به‌سرعت خطر گسترش ایده‌های لیبرالی و سوسیالیستی نوین اروپا را در روسیه درمی‌یابد و شروع می‌کند به پاک‌سازی فراگیر فضای علمی و ادبی و هنری جامعه‌ی روسیه. اداره‌ی سانسور، زیرمجموعه‌ی وزارت امور داخله، بسیاری از کتاب‌ها را توقیف می‌کند و اجازه‌ی چاپ به آن‌ها نمی‌دهد. در نتیجه،

فضای وحشت و اختناق شدیدی بر جامعه حاکم می‌شود. در چنین فضایی و به‌لطف تسلط الیت جامعه، دانشمندان، متفکران و نویسندگان به زبان‌های اروپایی، خصوصاً زبان فرانسوی، کتاب‌ها به‌صورت پنهانی دست‌به‌دست می‌شوند. در میان جریان‌های سیاسی اجتماعی روز اروپا، جریان سوسیالیسم اتوپیایی شارل فوریه در دهه‌ی پنجم قرن نوزدهم در روسیه طرفداران بسیاری پیدا می‌کند و محفل‌های زیرزمینی بسیاری به‌ویژه در سنت‌پترزبورگ و مسکو ایجاد می‌شود. محفل پتراشفسکی یکی از این جریان‌هاست که به‌علت حضور شخصیت‌هایی چون داستایفسکی سروصدای بسیاری ایجاد می‌کند و البته تزار نیکلای، پدر ملت، آن را به‌شدت سرکوب می‌کند.

محور اصلی محفل پتراشفسکی در واقع سوسیالیسم اتوپیایی بود. میخائیل پتراشفسکی، فعال اجتماعی و سیاسی، از پاییز سال ۱۸۴۵ دوستان و همفکران تحول‌خواه خود را در منزل شخصی‌اش گرد هم می‌آورد. این نشست‌ها از بهار سال ۱۸۴۶ به‌صورت منظم هر جمعه‌شب برگزار می‌شد. اکثریت این میهمانان را متفکران جوان و تحول‌خواه تشکیل می‌دادند: افسران، کارمندان دولت، دانشجویان، نویسندگان و شاعران که در میان آن‌ها می‌توان از این شخصیت‌ها نام برد: الکساندر بالاسوگلو (شاعر و فعال اجتماعی، ۱۸۱۳-۱۸۹۳)، نیکلای دانیلفسکی (جامعه‌شناس، فرهنگ‌شناس و روزنامه‌نگار، ۱۸۲۲-۱۸۸۵)، فیودور داستایفسکی (نویسنده، ۱۸۲۱-۱۸۸۱)، والریان مایکوف (منتقد ادبی، ۱۸۲۳-۱۸۴۷)، الکسی پلشیف (نویسنده، مترجم و منتقد ادبی، ۱۸۲۵-۱۸۹۳)، میخائیل سالتیکوف-شدرین (نویسنده و روزنامه‌نگار، ۱۸۲۶-۱۸۸۹)، الکساندر پالم (نویسنده و نمایشنامه‌نویس، ۱۸۲۲-۱۸۸۵)، نیکلای گریگورف (فعال سیاسی، ۱۸۲۲-۱۸۸۶)، فیودور لوف (فعال سیاسی و انقلابی، ۱۸۲۳-۱۸۸۵)، نیکلای مُمبلی (افسر بازنشسته و فعال سیاسی، ۱۸۲۳-۱۹۰۲)، نیکلای اسپشِنف (انقلابی و دگراندیش، ۱۸۲۱-۱۸۸۲)، کنستانتین تیمکوفسکی (فعال سیاسی، ۱۸۱۴-۱۸۸۱)، رافائل

چرنوسویتوف (فعال سیاسی، ۱۸۱۰-۱۸۶۸)، پاول فیلیپوف (فعال اجتماعی، ۱۸۲۵-۱۸۵۵)، ایوان یاسترژمبسکی (فعال اجتماعی، ۱۸۱۴-۱۸۸۰) و بسیاری دیگر. در سال ۱۸۴۹، تعداد اعضای نشست‌های پتراشفسکی به ۱۵۸ نفر رسید.

اعضای این جریان، تئوری‌های اقتصادی و سیاسی را بررسی می‌کردند. توجه‌شان، پیش از هر چیز، به تئوری شارل فوریه (فیلسوف و اقتصاددان سوسیالیست فرانسوی، ۱۷۷۲-۱۸۳۷) معطوف بود. آن‌ها نظام اجتماعی و سیاسی موجود روسیه را نقد می‌کردند، به بررسی راه‌های برون‌رفت از شرایط موجود می‌پرداختند و کتابخانه‌ای هم از کتاب‌های ممنوعه‌ی آن روز روسیه تشکیل داده بودند. همچنین، با هدف تبلیغ ایده‌های ماتریالیستی و سوسیالیسم اتوپیایی، یک فرهنگ جیبی تحت‌عنوان فرهنگ جیبی واژگان بیگانه‌ی متداول در زبان روسی تدوین کردند. به تدریج اقلیت رادیکالی در میان آن‌ها پدید آمد. میخائیل پتراشفسکی، نیکلای اسپشِنف، کنستانتین دبو، فیودور لُوف و نیکلای مُمبِللی به فکر تشکیل یک سازمان سری افتادند. اکثریت قریب به اتفاق اعضای محفل پتراشفسکی مخالف اقدامات خشونت‌آمیز بودند. البته دو گروه کوچک دیگر هم از دل این نشست‌ها بیرون آمد: گروه نیکلای کاشکین (که از پیروان افراطی مکتب فوریه بودند) و محفل سرگی دوژف (که فضایی ادبی داشت و از ادیبان، نویسندگان و شاعران، از جمله فیودور داستایفسکی، تشکیل شده بود).

در سایه‌ی انقلاب‌هایی که طی دهه‌ی چهل قرن نوزدهم در اروپا رخ داده بود، حکومت تزاری به نشست‌های پتراشفسکی بسیار حساس شد. از ماه مارس ۱۸۴۹، مأمور مخفی وزارت امور داخله، پیوتر آنتونللی (۱۸۲۵-۱۸۸۵) به جلسات «جمعه‌شب‌های پتراشفسکی» راه پیدا می‌کند. بر اساس گزارش‌ها، نیمه‌شب بیست و سوم آوریل، سی و شش نفر از کسانی که پای ثابت این نشست‌ها بودند، از جمله فیودور داستایفسکی، در منازلشان دستگیر شدند.

در چارچوب این پرونده، در مجموع ۱۲۲ نفر دستگیر شدند.

فرایند بازجویی و محاکمه‌ی داستایفسکی و دیگر اعضای محفل پتراشفسکی حدود هشت ماه طول کشید. پس از اتمام بازجویی‌ها، به فرمان تزار نیکلای اول، دادگاه ویژه‌ای تحت عنوان «کمیسیون قضایی ارتش» تشکیل شد و از سی‌ام سپتامبر کار خود را درمورد این پرونده آغاز کرد. این کمیسیون پانزده نفر، از جمله فیودور داستایفسکی، را به جرم خواندن، گزارش‌ندادن و توزیع نامه‌های ضددینی و ضدحکومتی بلینسکی به تیرباران محکوم کرد. دادگاه تجدیدنظر در تاریخ سیزدهم نوامبر لغو مجازات اعدام را برای همه‌ی محکومان این پرونده پیشنهاد کرد و تزار نیکلای اول با تخفیف مجازات اعدام و تبدیل آن به حبس در اردوگاه‌های کار اجباری در سیبری موافقت کرد. با دستور مستقیم تزار، حکم اعدام داستایفسکی ابتدا به هشت سال حبس در اردوگاه کار اجباری، و سپس به چهار سال حبس در اردوگاه به‌علاوه‌ی چهار سال خدمت نظامی با عنوان سرباز وظیفه تخفیف یافت.^۱ جالب است که محکومان از لغو حکم اعدام خود تا پای سکوی تیرباران خبر نداشتند. حتی سه نفر اول از این پانزده نفر نیز برای تیرباران شدن روی سکو قرار گرفته بودند. در این لحظات، همگی آن‌ها عذاب روحی وحشتناکی را تحمل کردند. داستایفسکی به‌شدت تحت‌تأثیر قرار گرفت.^۲ بالاخره حکم عفو امپراتور نیکلای اول قرائت شد.

پس از لغو مجازات اعدام برای محکومان این پرونده، داستایفسکی همراه عده‌ای از هم‌بندانش به تابولسک (شهری در استان تیومن، واقع در سیبری مرکزی) منتقل شد و طی اقامت ده‌روزه در این شهر، همسران اعضای محبوس جنبش دسامبريست‌ها ژوزفینا موراویوا، پالینا آنکوکوا و ناتالیا فانوژینا از او استقبال ویژه‌ای کردند. آن‌ها به داستایفسکی انجیلی هدیه کردند که نویسنده در تمام طول عمرش آن را نزد خود نگاه داشت. سپس از آنجا به شهر اومسک

۱. نیکلای بلچیکوف. داستایفسکی و پرونده‌ی پتراشفسکی. مسکو. انتشارات ناوکا. ۱۹۷۱. صفحه‌ی ۱۷۷.

۲. پاول شگولف. محفل پتراشفسکی در خاطرات معاصران. مسکو. ۱۹۲۶. جلد اول. صفحه‌ی ۲۰۴.

(واقع در سیبری غربی) منتقل شد و چهار سال کار اجباری خود را در اردوگاهی در حومه‌ی این شهر گذراند. داستایفسکی از حق مکاتبه محروم بود، اما زمانی که در بیمارستان اردوگاه به سر می‌برد، می‌توانست مخفیانه یادداشت‌هایی با نام نامه‌هایی از سیبری بنویسد و برای برادرش بفرستد. بسیاری از خاطرات و تجربیات این چهار سال در یادداشت‌هایی از خانه‌ی مُردگان انعکاس یافت.

او در ژانویه‌ی سال ۱۸۵۴ از اردوگاه آزاد شد، یک ماه در شهر اومسک اقامت داشت و در فوریه‌ی همین سال به‌عنوان سرباز وظیفه به گردان هفتم سیبری در شهر سِمیپالاتینسک (که امروزه در محدوده‌ی کشور قزاقستان واقع است) منتقل شد. پس از مرگ تزار نیکلای اول در سال ۱۸۲۵، داستایفسکی شعری در رثای تزار، خطاب به ملکه الکساندرا، بیوه‌ی تزار نیکلای اول، نوشت و مراتب ارادت و وفاداری خود به نظام تزاری را به اطلاع ایشان رساند. چندی بعد، ترفیع رتبه یافت و درجه‌ی افسری گرفت و از حقوق شهروندی ابتدایی برخوردار شد. در تاریخ هفدهم آوریل ۱۸۵۷، به‌موجب حکم تزار الکساندر دوم، از او و دیگر اعضای محفل پتراشفسکی اعاده‌ی حیثیت شد و اجازه‌ی چاپ آثار داستایفسکی صادر شد. و تنها در اواخر دسامبر سال ۱۸۵۹ به داستایفسکی اجازه دادند تا پس از ده سال دوری، به سنت‌پترزبورگ بازگردد. اما از این تاریخ به‌مدت پانزده سال تا ژوئیه‌ی سال ۱۸۷۵ تحت‌نظر پلیس زندگی می‌کرد.

داستایفسکی از آغاز دهه‌ی چهل با بسیاری از نویسندگان و متفکران معاصر خود معاشرت داشت، که در میان آن‌ها می‌توان از این منتقدان معروف یاد کرد: ویساریون بلینسکی و والریان مایکوف؛ برادران بکتوف، که گرایش‌ها سوسیالیستی داشتند؛ الکسی پلشیف؛ و دمتری گریگاروویچ. روزنامه‌ها و مجلاتِ فرانسویِ مختلفی می‌خواند. به‌خوبی با آثار شیلر، ژرژ ساند، اوژن سیو، بالزاک، هرتسن و هوگو آشنا شد. کتاب‌های بسیاری درباره‌ی ایده‌های فوریه، کنسیدران، لامن، اشتراوس و فویرباخ خواند. همه‌ی این‌ها او را به‌خوبی برای حضور فعال در جلسات پتراشفسکی آماده کرده بودند.

از طرفی، خود میخائیل پتراشفسکی تمایل بسیاری داشت تا نویسندگان را در کنار خود داشته باشد و از نفوذ آن‌ها برای رواج ایده‌هایش استفاده کند و از این روی، نگاه ویژه‌ای به داستایفسکی داشت.^۱ داستایفسکی از آغاز بهار سال ۱۸۴۷ تا آوریل ۱۹۴۹ که به‌همراه بقیه دستگیر شد، در بسیاری از نشست‌های جمعه‌شب‌های پتراشفسکی حضور داشت. در گزارش محرمانه‌ای که درباره‌ی محفل پتراشفسکی برای تزار نیکلای اول آماده شده بود، از داستایفسکی با عنوان «یکی از مهم‌ترین اعضای این جریان»^۲ یاد شد.

حال به محتوای کتاب حاضر می‌پردازیم. این کتاب شامل دو بخش است. در بخش اول توضیحات داستایفسکی درباره‌ی پرونده‌ی خود و دیگر اعضای محفل پتراشفسکی آمده‌است. بخش دوم هم شامل مشروح بازجویی‌هایی است که طی فرایند رسیدگی به پرونده‌ی محفل پتراشفسکی، از داستایفسکی شده‌است. خود نویسنده این بازجویی‌ها را بعدها در سال ۱۸۶۰ بازنویسی کرده و توضیحاتی نیز به‌صورت موردی بدان اضافه کرده‌است.

داستایفسکی بلافاصله پس از دستگیری به فکر نوشتن نامه و طرح توضیحاتی درباره‌ی اتهامات مبهمی افتاد که به‌دلیل آن‌ها بازداشت شده بود. از اوایل ماه مه، و در حین بازجویی‌ها، کار نگارش «توضیح‌نامه» را آغاز کرد. او در این «توضیح‌نامه» هوشمندانه از روش «پذیرش ارتکاب اشتباه و درعین حال تخفیف اهمیت اشتباه» استفاده کرد.^۳ با این کار، نه‌تنها می‌خواست خودش را از اتهامات وارده تبرئه کند، بلکه قصد داشت نظرات و عقاید خود را درباره‌ی مسائل مبتلا به روز روسیه به عرض شخص اول مملکت برساند. وی وی با توضیح شرایط کشور، دلایل روی آوردن ناگزیر جمعیت متفکر به انتقاد از

۱. واسیلی دسنیتسکی. پرونده‌ی محفل پتراشفسکی. مسکو. انتشارات آکادمی علوم اتحاد جماهیر شوروی. ۱۹۳۷. صفحه‌ی ۳۳۴.

۲. نیکلای بلچیکوف. داستایفسکی و پرونده‌ی پتراشفسکی. مسکو. انتشارات ناوکا. ۱۹۷۱. صفحه‌ی ۴۸.

۳. باریس یگوروف. محفل پتراشفسکی. لنینگراد. انتشارات ناوکا. ۱۹۸۸. صفحه‌ی ۶۳.

وضع موجود را برمی‌شمارد. البته این شیوه‌ی نامه‌نویسی را اعضای جنبش دسامبريست‌ها هم سی سال پیشتر امتحان کرده بودند، اما نتیجه‌ای نگرفته بودند. درباره‌ی نامه‌ی داستایفسکی هم همین سرنوشت مقدر بود. حاکمیت خواست صدای نقد و اعتراض اقلیت متفکر را بشنود. این «توضیح‌نامه» به‌علت اینکه حاوی اسرار حکومتی سلطنت تزار نیکلای اول ارزیابی شد، مهر محرمانه خورد و هفده سال پس از مرگ داستایفسکی، در سال ۱۸۹۸ و به ابتکار و همت همسرش، آنا داستایفسکایا، تحت‌عنوان «شهادت‌نامه» در شماره‌ی سپتامبر مجله‌ی کاسمپولیس در سنت‌پترزبورگ چاپ شد.

هنگام بازجویی‌های اولیه، هنوز اتهامات رسمی مطرح نشده بود. داستایفسکی خودش با زیرکی ابتکار عمل را به دست گرفت و مواردی را به‌عنوان اتهام احتمالی برجسته کرد که می‌دانست از توان کافی برای دفاع از خود و همفکرانش در برابر آن‌ها برخوردار است. او توضیحاتش درباره‌ی اتهامات را با نوع و نحوه‌ی ارتباط خود با پتراشفسکی آغاز می‌کند. سعی می‌کند از خصوصیات خود و پتراشفسکی یک دوقطبی بسازد و در فضای چنین تضادی، راه را به‌لحاظ روان‌شناختی برای تبریئه‌ی خود هموار کند. او سعی می‌کند شخصیت پتراشفسکی را بیش از حد عجیب جلوه دهد و این کار را تنها برای تخفیف مجازات او می‌کند. داستایفسکی اشاره می‌کند وقتی انسانی تا به این حد غرق در ایده‌ای باشد، ناگزیر از ارتکاب برخی اشتباهات است. این «اشتباه» است، نه «آسیب». به این خاطر، باید اهمیت کمتری به آن داد. او می‌خواهد خطر پتراشفسکی را در چشم حکومت کاهش دهد و حکومت را آرام کند و اتهاماتی را که به او در جایگاه بانی این جلسات، و نیز همه‌ی میهمانانش، زده‌اند، خنثی کند.

در همین حین، تلاش می‌کند خود را تافته‌ی جداافتاده‌ای از پتراشفسکی و میهمانانش جلوه دهد، و بر تفاوت‌های شخصیتی خود و آن‌ها تأکید می‌کند. سعی می‌کند بازجویان را متقاعد کند که این جلسات به‌هیچ‌وجه با هدف

توطئه‌ی پنهانی تشکیل نمی‌شدند، بلکه بحث‌های آزادی بودند و به‌هیچ‌وجه نمی‌توانستند برای حکومت خطری داشته باشند. اما صرف تلاش در جهت بی‌خطر جلوه‌دادن شخصیت پتراشفسکی و جلسات جمعه‌شب‌ها کفایت نمی‌کرد. مهم‌ترین نگرانی نیکلای اول، جنبش‌ها و گرایش‌های سوسیالیستی بود و این در واقع یکی از بزرگ‌ترین اتهاماتی بود که به محفل پتراشفسکی وارد شده بود. داستایفسکی با زیرکی این مسئله را نیز درک می‌کند و خودش شخصاً به مسئله‌ی سیستم شارل فوریه می‌پردازد. سعی می‌کند این سیستم را هم بی‌خطر جلوه دهد. او اذعان دارد که چه سیستم فوریه چه هرگونه گرایش سوسیالیستی، به‌هیچ‌وجه قابل‌اتکا نیست و محکوم به شکست است. در دفاع از خودش می‌گوید به‌هیچ‌وجه به مسائل سیاسی که گهگاه در جلسات پتراشفسکی مطرح می‌شده‌اند، توجه نمی‌کرده و تنها از روی علاقه به مسائل ادبی و گفت‌وگو با شخصیت‌های ادبی در این جلسات شرکت می‌کرده‌است. در واقع خود را در جایگاه نویسنده‌ای روان‌شناس در برابر شخصیت پتراشفسکی به‌عنوان ایده‌پرداز سوسیالیست قرار می‌دهد.

داستایفسکی به مسئله‌ی سانسور هم می‌پردازد، اما بسیار با احتیاط در این باره حرف می‌زند و انتقاد خود را با نرمی و در لفافه و با پذیرش سهم خود و هم‌صنفی‌هایش در وضعیت موجود بیان می‌کند. او هوشمندانه به این مسئله اشاره می‌کند که اگر اعتراض و انتقادی هست، حاصل شرایط موجود و سخت‌گیری‌هاست، وگرنه او و هم‌صنفی‌هایش معتقدند که اصلاحات باید از بالا و از ذات همایونی تزار نشئت بگیرد و این انتقادات در واقع پیشنهادها و گزارش‌هایی بیش نیستند. او بر این باور است که خودش و دوستانش باید دنبال راه‌حلی برای تعامل بیشتر و پربارتر با حکومت و دستگاه سانسور باشند. اما مهم‌ترین اتهام داستایفسکی خواندن چندباره‌ی نامه‌ی ممنوعه‌ی بلینسکی به گوگول است. بلینسکی در این نامه اتهامات شدیدی را به سیستم حکومتی روسیه وارد کرده و پشت‌پرده‌ی رژیم نیکلای اول را برملا می‌کند و

همچنین، نیکلای گوگول را به بازی کردن در زمین تزار متهم می‌کند. با توجه به ماهیت براندازانه‌ی نامه‌ی بلینسکی، اتهام داستایفسکی بسیار سنگین بود. اما او اینجا هم هوش و زیرکی به خرج می‌دهد و با استفاده از شگرد دفاعی مناسب، هم با بیان اینکه نویسنده در اوج بیماری چنین نامه‌ای نوشته و زیاد نباید بر آن خرده گرفت، و هم اینکه خودش به هیچ وجه قصد انتشار نامه را نداشته و تنها در جمع دوستان آن را خوانده، سعی کرد در تخفیف جرم خود و تأکید بر اهمیت ناچیز این نامه‌ها بکوشد. در واقع در تمام دفاعیاتش همواره سعی می‌کرد با تخفیف اهمیت اتهامات وارده، از سنگینی جرم خود و هم قطارانش بکاهد. چه در «توضیح نامه» و چه در مشروح بازجویی‌ها، داستایفسکی می‌کوشد خود را فردی معتقد به نظام تزاری و شخص اعلیحضرت جلوه دهد. در دفاعیاتش، بر این نکته تأکید دارد که به هیچ وجه طرفدار حرکت انقلابی نیست و بیشتر خواهان تغییرات است.

با همه‌ی این‌ها، اظهارات داستایفسکی در طی بازجویی‌ها آن قدرها هم صادقانه نبود. یکی از موارد جرمی که دادگاه نتوانست آن را اثبات کند، اتهام تلاش برای چاپ زیرزمینی کتاب‌های ممنوعه بود. بعدها، در سال ۱۸۷۵، کتابی تحت عنوان پروپاگاندا در سال ۱۸۴۹ در لایپزیش آلمان منتشر می‌شود که در آن برای اولین بار جزئیاتی از پرونده‌ی محفل پتراشفسکی انتشار می‌یابد. داستایفسکی با خواندن این کتاب می‌نویسد: «مستندات درستی در این کتاب آمده، اما کامل نیست. از نقش من صحبتی به میان نیامده... بسیاری از شرایط از چشم دور مانده است. به توطئه پرداخته نشده... این یک توطئه‌ی تمام عیار بود با تایپوگرافی و لیتوگرافی سری...»^۱

بسیاری از معاصران داستایفسکی او را آنسانی آرام، منزوی و گوشه‌گیر می‌شناسند. حتی خود او نیز در طی بازجویی‌ها به درون‌گرایی خود اعتراف

۱. بیوگرافی، نامه‌ها و یادداشت‌های فیودور داستایفسکی. آرسِت میلر. جلد اول. سنت پترزبورگ. انتشارات سوورین. ۱۸۸۳. صفحه‌ی ۱۲۲.

می‌کند. اما همین انسان درون‌گرا، به شهادت بسیاری از دوستانش در دهه‌ی چهل قرن نوزدهم، می‌توانست برافروخته شود و سخنرانی‌های آتشینی ایراد کند. او از همه‌ی مؤلفه‌های لازم برای انقلابی‌بودن برخوردار بود. او بعدها درباره‌ی حضورش در دادگاه می‌نویسد: «ما اعضای محفل پتراشفسکی بدون کوچک‌ترین احساس پشیمانی در جایگاه مجرم ایستاده بودیم و حکم دادگاه را برایمان خواندند. البته که نمی‌توانم از زبان همه صحبت کنم، اما فکر می‌کنم اشتباه نمی‌کنم اگر بگویم که در آن لحظه، اگر نه همه، که حداقل اکثریت قریب‌به‌اتفاق ما دست‌شستن از عقاید خود را دون شأن می‌دانستیم. پرونده‌ای که برای ما ساخته بودند، افکار و اندیشه‌هایی که بابتشان محاکمه شدیم، از دیدگاه ما نه‌تنها شایسته‌ی پشیمانی نبودند، بلکه حتی روح ما را شستند و پاک کردند. ما ایثارگری کردیم و به همین خاطر، باید بسیاری از گناهانمان بخشیده شود. این احساس برای مدت طولانی با ما و در درون ما حفظ شد، چه در سال‌های تبعید و زندان و چه روزهای پس از آن.»^۱

اما زندگی و فعالیت‌ها و نامه‌های داستایفسکی پس از تحمل زندان نشان دادند که او حضور در محفل پتراشفسکی را از افتخارات خود نمی‌داند. داستایفسکی بیست‌وچهارم مارس ۱۸۵۶ در نامه‌ای به ادوارد توتلین می‌نویسد: «من گناهکار بودم. این را می‌پذیرم. علیه من مدرک واقعی رو شد و ثابت شد که من مرتکب اقدام علیه حکومت شدم... این تجربه‌ی طولانی، طاقت‌فرسا و زجرآور بالاخره چشم مرا به حقایق گشود و تا حدود زیادی نگاه و افکار مرا تغییر داد. اما در آن روزها من کور بودم؛ به تئوری‌ها و آرمان‌شهر دل بسته بودم...»^۲

داستایفسکی از هر فرصتی، حتی از فرصت پاسخ به پرسش‌های بازجو، برای مطرح‌کردن افکار و ایده‌های خودش استفاده می‌کند. ما در این مجموعه

۱. فیودور داستایفسکی. مجموعه آثار سی‌جلدی. جلد بیست‌ویکم. «مجله‌ی یادداشت‌های یک نویسنده». لنینگراد. انتشارات ناوکا. ۱۹۸۰. صفحه‌ی ۱۳۳.

۲. فیودور داستایفسکی. مجموعه آثار سی‌جلدی. جلد بیست‌وهشتم. صفحه‌ی ۲۲۴.

مستقیماً روبه‌روی داستایفسکی نشسته‌ایم و او در جایگاه متهم دارد برای ما سخنرانی می‌کند. از خودش و همفکرانش دفاع می‌کند. خودش و همفکرانش را روان‌کاوی می‌کند. از خودش به‌عنوان نویسنده‌ای صحبت می‌کند که قلبش برای جامعه می‌تپد و در پی رشد و پیشرفت همه‌جانبه است. از بلایی می‌گوید که سانسور بر سر او و امثال او می‌آورد. علل به‌وجود آمدن جنبش‌های اعتراضی و جریان‌های دگراندیش را به‌لحاظ روان‌شناختی توضیح می‌دهد. در این مجموعه، ما با داستایفسکی نه در جایگاه یک راهبر و راهنمای بشریت، که در جایگاه یک انسان عادی روبه‌رویم، انسانی که همه‌ی رفتارهایش طبیعی است، انسانی که گاهی دروغ می‌گوید، حقیقت را می‌پوشاند، دیگران را به استهزا می‌گیرد و در برابر ظالم تعظیم می‌کند. داستایفسکی هم در آثار ادبی‌اش و هم در مقالات، یادداشت‌ها، خاطرات و نامه‌هایش از ایدئال‌سازی پدیده‌ها و شخصیت‌ها دوری می‌گزیند. ما در اینجا با داستایفسکی واقعی روبه‌رویم. چه لذتی دارد هم‌صحبتی مستقیم با داستایفسکی!

در پایان لازم می‌دانم سپاسگزاری ویژه‌ی خود را تقدیم خانم فرشیده اسدی کنم که در آغاز این پروژه نقش مؤثری داشتند.

عبدالمجید احمدی

بهار ۱۴۰۰